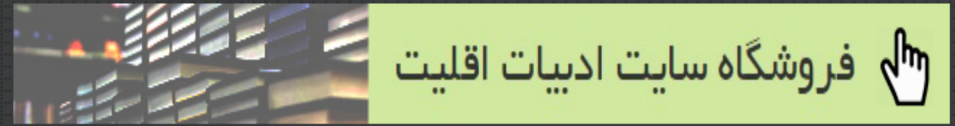
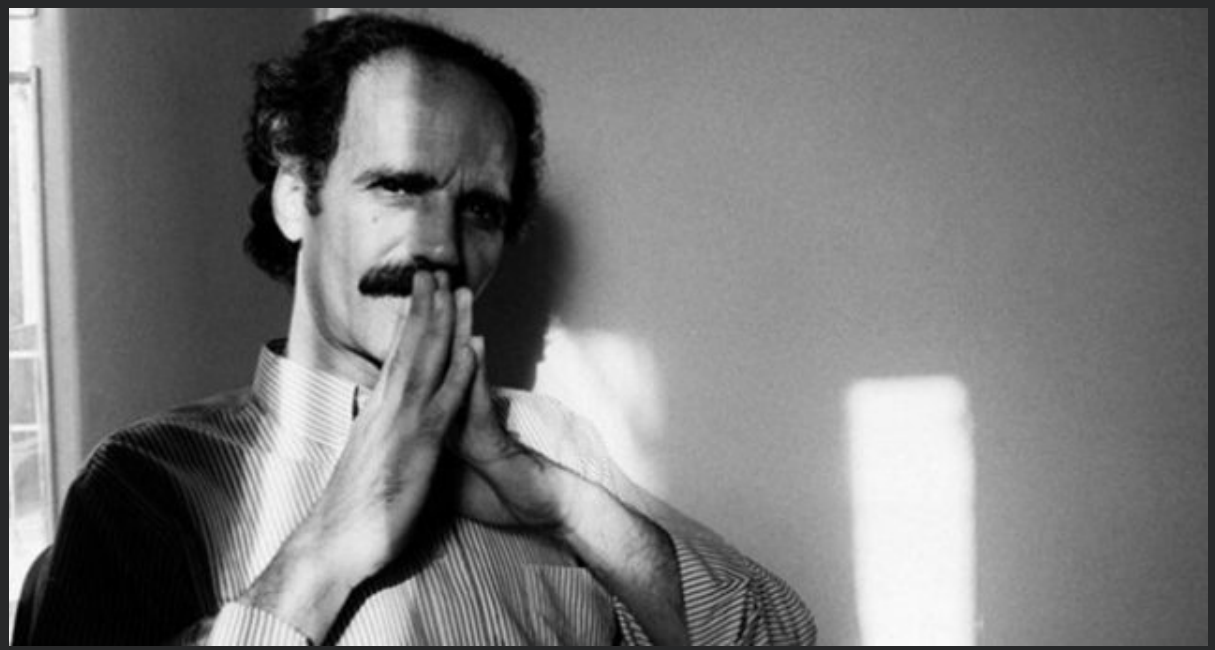


ادبیات اقلیت



نامکتوب داستان و نقد داستان کارگاه سیر مطالعاتی رمان پرونده جوایز ادبی معرفی کتاب شعر داستان کوتاه یادداشت خبر و گزارش

هوشنگ گلشیری؛ زیست ادبی در زمانه‌ی عسرت



احمد ابو الفتحی: هوشنگ گلشیری می‌گوید: «من قبلاً کاری از نویسنده‌ای جوان خواندم و خوشم آمد از کارش. خیلی تلاش کردم و پیدایش کردم. آمد و با هم نشستیم و حرف زدیم. از آن وقت تا حالا نمی‌بینمش. ندیدمش دیگر. خیلی برای من جالب است. آدمی هم نیستم که از من رمیده باشد. می‌فهمم که یک جایی

مشکل دارد. این می‌خواهد کتابش دربیاید. سروکله زدن با من به ضررش است.»

گلشیری این جملات را در گفت‌وگویی مربوط به آخرین سال‌های عمرش بیان کرده. گفت‌وگو با شاهرخ تندرو صالح که در کتابی به‌اسم گفت‌مان سکوت منتشر شده است. در سال ۱۳۷۹؛ همان‌سالی که گلشیری درگذشت.

گلشیری این گفت‌وگو خسته است و تا حدودی احساس عدم‌وفایت می‌کند: «من امیدم در چهل سالگی، در سال ۵۷ این بود که با باز شدن فضا، چون دیدم کتاب‌های من در آمد، به‌خاطر انتشار آزادانه‌ی این کتاب‌ها و اسطوره‌نشدن نویسنده‌ها (چون غلط است که نویسنده‌ها اسطوره بشوند و شهید و فلان و بهمان) رشد کنم. برای این‌که با نویسنده‌های اروپایی و آمریکایی در آمریکا ملاقات کرده بودم و احساس حقارت کرده بودم. این اتفاق (رشد کردن) نیفتاد.»

او چندان امیدوار هم نیست: «اگر نخواهیم بدتر شود، حرف من این است که باید بگذاریم آدم‌ها بنویسند، باید بگذاریم آدم‌ها به‌راحتی با هم ملاقات کنند و به‌راحتی امکان بدهبستان را فراهم کنیم. این شک و تردیدها را از بین ببریم.»

گلشیری در این گفت‌وگو نگران است. نگران «جوانی که تازه می‌خواهد شروع کند به نوشتن.» مختل بودن روند انتقال تجربه‌ی نسلی او را آزار می‌دهد و البته بر این موضوع که خودش تنها مرجع انتقال تجربه‌ی ادبی نیست تاکید دارد: «دانش پهلوی من نیست. پیش همه است. هر تسلی که می‌آید باید دانش ماقبلش را بگیرد. از یکتا هم نمی‌تواند بگیرد. خانم دانشور پیش هدایت می‌رفته و هدایت می‌گفته این‌ها را عوض کن یا اول را بگذار آخر. در مورد کدامیک از بچه‌های ما در نسل شماها این اتفاق افتاده؟»

در سال‌های بعد از مرگش، گلشیری بسیار متهم شده به این‌که با شاگردپرووری‌اش صداهای دیگر را سرکوب کرده است. در این گفت‌وگو می‌بینیم که او بارها تاکید کرده فقط یک نویسنده نمی‌تواند تجربه‌ی نوشتن را به نسل بعد منتقل کند.

در این گفت‌وگو می‌بینیم که او آشکارا علیه اسطوره‌سازی از نویسنده موضع گرفته و به‌ویژه علیه اسطوره‌سازی از خودش. در این گفت‌وگو می‌بینیم که در محیطی پرهراس و پرسوءتفاهم، در زمانه‌ی عسرت دلش برای داستان می‌تپیده و برای ساختن نسل بعدی داستان ایران.

در آن زمانه‌ی عسرت که «شک و تردید» بر همه چیز سایه افکنده بود؛ در زمانه‌ی که گلشیری در همین گفت‌وگو درباره‌اش می‌گوید برای این‌که کسی را به خانه راه بدهی باید از چندین نفر پرس‌وجو می‌کردی تا مطمئن شوی آن کس خیربر نیست؛ اگر دیگر نویسندگان صاحب‌نام نیز آن‌قدر شوق مواجهه با جوانان را داشتند که همچون گلشیری اگر از داستانی خوششان می‌آمد دنبال نویسنده‌اش می‌گشتند تا فضا را برای ارتقای او فراهم کنند؛ اگر به‌میزان گلشیری جسارت تن دادن به دردسر داشتند؛ در آن صورت بعدترها گلشیری متهم به «شاگردپرووری» نمی‌شد. اتهام جالبی است «شاگردپرووری»!